

در تابستان ۶۷ بر ما چه گذشت؟

رضا غفاری

دوره مقدمات طرح قتل عام سراسری زندانیان سیاسی در ایران در آذر ۱۳۶۶ به اجراء گذاشته شد. هدف از اجرای این طرح پاك کردن صورت مسئله زندان و زندانی سیاسی در رژیم اسلامی بود. در آذر ۱۳۶۶ کمیسیونی مرکب از نمایندگان واوک (سازمان امنیت رژیم)، سپاه پاسداران، دادگاه های اسلامی و مسئولین امنیتی زندان ها به گهر دشت آمد تا در اجرای مقدمات این طرح به شناسائی دقیق يك به يك زندانیان بپردازد و نتیجه را به خمینی، رفسنجانی و خامنه ای گزارش کند. در یکی از روزهای آذر ۱۳۶۶، " کمیته مرگ " که خود را کمیته عفو امام می نامید به بند يك گهر دشت آمد و کار بازجویی را صبح و عصر به پیش برد. آنان موفق شدند بازجویی های دقیقی از اولین تا آخرین سلول بند به انجام برسانند. این کمیته در تمامی بندهای زندان گهر دشت به بازجویی پرداخت. در آن زمان من در سلول ده بند يك بودم. وقتی که نوبت به سلول ما رسید، سئوالات برای همه کاملاً روشن شده بود. اما آن زمان هدف رژیم از این بازجویی ها برای ما روشن نبود. طبق معمول پاسخ هایی که داده شد در سطح همان پاسخ هایی بود که پس از ارتقاء سطح مقاومت در زندان داده می شد. مثلاً در مقابل این سؤال که آیا نماز می خوانی یا نه؟ اغلب جواب ما این بود که نماز نمی خوانیم. مصاحبه می کنی یا نه؟ جواب این بود که مصاحبه نمی کنیم. بطور کلی سئوالاتی نظیر آیا مسلمان هستی؟ حاضری در جبهه جنگ علیه عراق شرکت کنی؟ گروهت را محکوم می کنی؟ چه به صورت شفاهی و چه کتبی از زندانیان به عمل آمد. بر پایه این پرسش و پاسخها لیست هایی برای به اجرا در آوردن طرح قتل عام زندانیان سیاسی تهیه گردید. چند روز پس از پایان بازجویی ها ناکهان با لیست های از پیش تعیین شده به بندها آمدند و گفتند تا قبل از ظهر همه وسایل خود را جمع کرده و آماده جابجائی باشید. از آن تاریخ به بعد دو ماه طول کشید تا ما توانستیم بفهمیم برخی از رفقای ما به کجا برده شدند. شرایطی که حکمفرما بود چنین بود که برای مدتی هر دو سه روز يك بار به طور ناگهانی لیست های جدیدی می آمد و جابجائی های جدیدی صورت می گرفت. در این دوران سکوت مرگ باری برقرار شد و تمامی روابطی که در طول سال های متمادی بر پایه اعتماد در زندان ساخته بودیم فروریخت و جو بی اعتمادی حاکم گشت. تمام معیارهای امنیتی و امکانات اطلاعاتی ما برای مدتی از هم پاشید. در پی بروز چنین شرایطی، زندانیان در روز جمعه ۷ مرداد ۱۳۶۷ به بند ما حمله کردند و تلویزیون بند را با خود بردند. به ما گفته شد ملاقات با خانواده ها که قرار بود روز سه شنبه صورت گیرد، قطع شده است. سیستم جدیدی از قرنطینه از فردای آن روز بر ما حاکم کردند. هواخوری روزانه، بهداری، دارو از طرف خانواده ها، روزنامه ها و نشریاتی که از پول خود می خریدیم، صدای رادیو سراسری زندان که اخبار هر روز را پخش می کرد، همگی به کلی قطع شد. این قرنطینه که در سراسر زندان های ایران در آن روزها برقرار گردید برای سه ماه ادامه یافت. هر روز در مورد این شرایط جدید بحث می کردیم ناگهان متوجه شدیم که تعدادی از بندهای مجاهدین به طور کلی از زندانی خالی است. در برخی از آنها تا حدود ۲۰۰ زندانی مجاهد وجود داشت. اما دیگر کسی در آن ها نبود. تصمیم گرفتیم يك قرار ۲۴ ساعته برای گرفتن اخبار از طریق مرس نوری در بند خود به اجرا در آوریم. تا از آن طریق از وضعیت جدید پیش آمده در زندان و تخلیه بندها اطلاعات بدست آوریم. در همین هنگام در میان اخبار متعددی که هر لحظه از طریق مرس نوری دریافت می کردیم، خبری از يك رفیق زندانی رسید که هنگامی او را به " تربیون مرگ " برای پرسش و پاسخ می بردند، يك تپه بزرگی بیش از ۲۰۰۰ دمپائی پلاستیکی متعلق به زندانیان را در انتهای کریور دیده است. علاوه بر این گفته بود که بدن ۲۰ تا ۳۰ زندانی را که از سقف سوله بزرگ آمفی تاتر زندان گهر دشت از طناب های ضخیم آبی رنگ آویزان بوده اند دیده است